

# جمال‌الدین مساوات

یادی از یک معلم فرهیخته

جعفر نیوشا

دبیر بازنشسته تهران

چگونه به دست آوردید؟ ایشان مرا به نشستن دعوت کرد و خودش هم به جای نشستن در پشت میز ریاست در کنار من نشست و گفت: آقای نیوشا! وظیفه مدیر مدرسه تنها تنظیم برنامه تدریس معلمین و آماده کردن کلاس‌ها نیست. من صبح شما را ناراحت دیدم. ابتدا فکر کردم به دلیل انتقال و عدم وصول دو سه ماه حقوق مشکل مالی دارید ولی بعد که فهمیدم موضوع انتقال همسران به تهران است فوراً به اداره کل استان رفتم و با آقای دکتر منتظری، مدیر کل، که از شاگردان سابق من است موضوع را در میان گذاشتم و چون اسم خانم شما را نمی‌دانستم از پرونده شما که درخواست انتقال به تهران را پر کرده بودید اسم ایشان را پیدا کردیم و گفتم که من اینجای نشینم و تا زمانی که کارهای این انتقال تمام نشده نمی‌روم! و باید تا ساعت ۱۱ تمام کارهای این حکم از ماشین کردن و ورود به دفاتر مختلف و شماره زدن و... انجام شود و من حکم انتقال آماده شده را به آقای نیوشا تحویل دهم!

آقای مساوات یک حرفی هم زدند که من هر وقت به یاد این موضوع می‌افتم به لیاقت و انسان دوستی و بزرگواری ایشان سر تعظیم فرود می‌آورم.

ایشان گفتند: معلم من اگر فکرش آسوده نباشد و مشکلی داشته باشد نمی‌تواند آن رسالت معلمی را که دستگاه فرهنگ (آموزش و پرورش) از او انتظار دارد برآورده کند

من وظیفه خود دانستم که در حل مشکل شما و البته برای حل مشکل سایر همکارانم در این محیط این کار را انجام دهم و گرنه مدیر بودن و نشستن پشت میز ریاست و امر و نهی کردن کاری است که یک آدم بی‌سواد و عاری از خصوصیات فرهنگی نیز می‌تواند انجام دهد!

یادش گرمی و روانش شاد!

من اغلب روزها پس از پایان کارهای تدریسم به وزارتخانه می‌رفتم تا کارهای ایشان را سر و سامان دهم ولی نتیجه‌ای گرفته نمی‌شد.

روزی اول وقت به وزارتخانه رفتم و مطابق معمول دست‌خالی برگشتم. همین که وارد دبیرستان مروی شدم آقای مساوات را دیدم که در حیاط جلو در ورودی ایستاده‌اند. سلام کردم و همراه دانش‌آموزان که در حال رفتن به کلاس‌ها بودند به کلاس درس خودم رفتم.

پس از ده یازده دقیقه در کلاس زده شد. من که پای‌تخته مشغول کار بودم در را باز کردم. آقای میرزا حسابدار مدرسه بود. مرا به بیرون فراخواند و گفت: آقای مساوات گفتند: من آقای نیوشا را ناراحت دیدم. ببینید اگر پول و کمک لازم دارند ما از بودجه دبیرستان می‌دهیم تا پس از وصول مطالبات‌شان آن را بازپرداخت کنند. من ضمن تشکر گفتم از آقای مساوات از عوض من سپاسگزاری کنید. مشکل من مالی نیست. آقای میرزا با خنده گفت پس چیست؟ گفتم قضیه مشکل انتقال همسر من است؛ و به کلاس برگشتم.

آن روز ظهر، وقتی داشتم مرخص می‌شدم فراموش کردم در مدرسه گفت آقای مساوات با شما کار دارند لطفاً ایشان را ببینید. من با پیش‌زمینه صحبت‌های آقای میرزا با کمی ناراحتی به اطاق آقای مساوات رفتم. پس از سلام و احوال‌پرسی پاکتی را به من دادند. من به خیال اینکه پولی در آن است گفتم قربان من به آقای میرزا گفتم که فعلاً نیازی ندارم و از لطف و مرحمت جنابعالی یک دنیا ممنونم. ایشان گفتند: این پاکت وجه نیست چیز دیگری است. پاکت را گرفتم و در حضور ایشان باز کردم. کاغذی را که آرم وزارتخانه را داشت مشاهده کردم. با کمال تعجب و حیرت دیدم حکم انتقال همسر من به تهران است. با شوق و شغف پرسیدم: قربان این حکم را

زنده یاد جمال‌الدین مساوات پسر مرحوم **محمد رضا مساوات** از رهبران نهضت مشروطه بود. او در سال ۱۳۱۲ دوره سوم دانشسرای عالی را در رشته ریاضی به پایان رسانید و کار معلمی را در مدارس بیرجند و سپس در تهران ادامه داد. مدتی هم معاون تعلیمات متوسطه در وزارت فرهنگ آن زمان (وزارت آموزش و پرورش کنونی) بود که رئیس آن هم کلاسش آقای **علی دهگان** بود. مساوات سال‌های پایانی خدمتش را در پست ریاست دبیرستان مروی تهران گذراند و علاوه بر ریاست مدرسه هفته‌ای ۶ ساعت هم درس ریاضی کلاس‌های ششم طبیعی را عهده‌دار بود.

دبیرستان مروی در آن زمان یکی از دبیرستان‌های معروف و نخبه‌پرور تهران بود و اکثر بزرگان علم و ادب و سیاست در سال‌های ۱۳۲۰ به بعد از فارغ‌التحصیل‌های چند دبیرستان معروف نظیر البرز، دارالفنون و مروی بودند.

من که در سال ۱۳۴۳ پس از ۹ سال تدریس در تبریز به تهران منتقل شدم کارم را به دبیرستان مروی هدایت کردند که ریاست آن را آقای مساوات برعهده داشت.

مطلبی که در زیر می‌نویسم یکی از خاطرات خوش من و درعین حال یکی از اعمال انسان دوستانه و بزرگ‌منشانه‌ای است که از آن مرحوم دیدم جریان از این قرار است:

همسر من که دبیر زبان انگلیسی بود مطابق ماده ۶ انتقال همسران کارمندان دولت می‌بایست بدون ددرسر و در اسرع وقت به محل خدمت همسرش منتقل می‌شد. ولی این انتقال می‌بایست از طریق ادارات کل فرهنگ تبریز و تهران انجام می‌گرفت، نه اینکه خودبه‌خود با من به تهران بیاید. این اشتباه من موجب بروز ددرسرهای غیرقابل پیش‌بینی برای من و همسر من شد که محل خدمتش را بدون اجازه ترک کرده بود.